

پژوهشنامه تمدن ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۷

بررسی و تحلیل رویکرد شاه اسماعیل دوم صفوی نسبت به مذهب تشیع

سید مسعود شاهمرادی^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم دوران صفویه، سیاست مذهبی شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵ق) است. رویکرد اسماعیل دوم نسبت به مذهب تشیع سبب گردیده تا بسیاری او را سنی مذهب قلمداد نمایند. پژوهش حاضر ضمن نقد فرضیه‌ای که سیاست مذهبی اسماعیل دوم را ناشی از تعلق خاطر قلبی و باطنی او نسبت به مذهب تسنن می‌داند، فرضیاتی دیگر را مطرح می‌نماید که عبارت‌اند از: مشکلات روحی و روانی اسماعیل دوم بر اثر سال‌های طولانی اسارت در قلعه قهقهه، تضعیف جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان از سوی اسماعیل دوم و ملاحظات و سیاست‌های بین‌المللی اسماعیل دوم. سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع، هر یک به سهم خود سبب اتخاذ سیاست مذهبی ناهمگون با واقعیات حکومت و جامعه دوران صفوی از سوی اسماعیل دوم گردیدند. مسئله این تحقیق بررسی رویکرد شاه اسماعیل دوم صفوی نسبت به مذهب تشیع است. هدف پژوهش نیز، بیان زمینه‌ها و دلایل رویکرد اسماعیل دوم صفوی نسبت به تشیع و آشکار نمودن جنبه‌های کم‌تر دیده‌شده از سیاست مذهبی اوست. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: صفویه، اسماعیل دوم، تشیع، تسنن.

^۱ . استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی زنجان. s.m.shahmoradi@gmail.com

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷-۱۲-۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷-۲-۱۶

The Study and Analysis of Shah Ismail II to the Shia Religion

Abstract

One of the important issues of the Safavid era is the religious policy of Shah Isma'il II(984-985).Ismail's approach to the Shia religion has led many to consider him Sunni.The present study criticizes the hypothesis that based Ismail II's religious policy on his true belief in Sunni religion and Suggests another theories, Like the Psychological problems of Isma'il II due to long years of bondage, the Weaken the Shiite scholars and Qizilbashs by Ismail II,and Ismail II's international policies, about the cause of Ismail II's religious policy and his approach to Shiism.These factors,each with their own share, caused Ismail II to adopt a religious policy that was inconsistent with the realities of that era.The research method is descriptive-analytic and use of library studies

Key words: Safavid, Ismail II, Shiism, Sunnis religion

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

یکی از مهم‌ترین و مناقشه‌انگیزترین مسائل مربوط به شاه اسماعیل دوم، سیاست مذهبی این حکمران صفوی و رویکرد او نسبت به مذهب تشیع است. آنچه در منابع این دوره درباره رویکرد مذهبی اسماعیل دوم آمده، به طور خلاصه نشانگر این امر است که او درصدد تغییر سیاست مذهبی حکومت صفوی بوده؛ به گونه‌ای که شائبه جدی گرایش یا حتی تعلق خاطر او به مذهب تسنن در اذهان عمومی شکل گرفته بود. در تحقیقات معاصر نیز، بسیاری گرایش یا حتی تعلق خاطر اسماعیل دوم به مذهب اهل سنت را دلیل اصلی سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویگردانی او از مذهب تشیع دانسته‌اند.

مسئله اصلی این تحقیق، بیان دلایل سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع است. بر این مبنا، ابتدا رویکرد مذهبی اسماعیل دوم بر مبنای منابع مختلف تاریخی توصیف شده و سپس، فرضیات مختلف درباره علت سیاست مذهبی او بررسی و تحلیل شده‌است. گرایش یا تعلق خاطر باطنی و قلبی اسماعیل دوم به مذهب تسنن، اولین و ساده‌ترین فرضیه درباره دلیل سیاست مذهبی و رویکرد او نسبت به تشیع است. مطالعه و بررسی روایات تاریخی نشان می‌دهد که این فرضیه بر مبنای روایاتی نظیر «ممنوعیت لعن خلفا و برخی افراد مورد احترام اهل سنت»، «توجه به برخی عالمان سنی و کم‌توجهی به برخی از عالمان شیعه» و «حذف برخی عبارات شیعی از سکه‌ها و بناها» استوار گشته‌است؛ در حالی که نمی‌توان بر مبنای این موارد حکم به تسنن قطعی فرد و یا حاکمی داد؛ به‌ویژه اینکه جزئیات برخی از این امور، نشانگر عامدانه نبودن این اقدامات است. با مطالعه و بررسی منابع تاریخی می‌توان فرضیاتی دیگر همچون «مشکلات روحی و روانی اسماعیل دوم بر اثر سال‌های طولانی اسارت در قلعه قهقهه»، «تضعیف جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان از سوی اسماعیل دوم» و مهم‌تر از همه «ملاحظات و سیاست‌های بین‌المللی

اسماعیل دوم» را از جمله عوامل مؤثر بر سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع دانست؛ به عبارت دیگر، این مقاله در پی آن است که نشان دهد فرضیه گرایش یا تعلق خاطر قلبی و باطنی اسماعیل دوم به مذهب تسنن که در بیشتر منابع به صورت مستقیم و غیرمستقیم، دلیل اصلی سیاست مذهبی اسماعیل دوم بیان شده، نمی‌تواند دلیل رویکرد او نسبت به تشیع باشد و باید عوامل پیش گفته را دلیل سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم به شمار آورد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در منابع عصر صفوی، مفصل‌ترین گزارش از سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او در برابر تشیع، متعلق به «تاریخ عالم‌آرای عباسی» تألیف اسکندربیک منشی است. او ضمن بیان ممنوعیت لعن خلفا و بزرگان اهل سنت به وسیله اسماعیل دوم و بی‌توجهی و سختگیری او نسبت به عالمان شیعه، به بیان نقش میرزامخدوم شریفی در تحولات مذهبی دوران اسماعیل دوم می‌پردازد (اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۳-۲۱۷). در دوران معاصر نیز، کتب «زندگانی شاه‌عباس اول» تألیف فلسفی، «شاه‌اسماعیل دوم صفوی» تألیف هینتس، «ایران در راه عصر جدید» تألیف رویمر و «صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست» تألیف جعفریان، به بیان سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم بیشتر بر پایه گزارش‌های «تاریخ عالم‌آرای عباسی» پرداخته‌اند. مقالات «اسماعیل دوم و میرزامخدوم شریفی، حدفاصلی در تاریخ صفوی» تألیف گل‌سرخ (مجله بین‌المللی مطالعات شرق میانه، ۱۹۹۴) و «شرح احوال میرزامخدوم شریفی» تألیف محمد قزوینی (فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۲) نیز از دیگر آثاری هستند که گزارشی از نقش میرزامخدوم شریفی در دوران اسماعیل دوم ارائه می‌کنند. آیدغموش اوغلو نیز در مقاله «وقایع سیاسی و دینی دوران شاه‌اسماعیل دوم» (مجله بین‌المللی علوم اجتماعی، ۲۰۱۶) می‌نویسد که از میان برداشتن اسباب مذهبی اختلافات صفویان با عثمانی‌ها و همچنین کم کردن نفوذ عالمان شیعه از جمله دلایل سیاست مذهبی اسماعیل دوم بوده‌است. در مقاله «سکه‌شناسی ایران: سکه‌های اسماعیل دوم صفوی» تألیف محمد مشیری (یغما، ۱۳۵۲) نیز، ضمن اشاره به سیاست مذهبی اسماعیل دوم به حذف شاعر شیعی (کلام علی ولی‌الله و نام ائمه اطهار (ع)) از سکه‌های صفویه به دستور او اشاره

شده است. در مقاله «ترجیع‌بندی در ستایش شاه اسماعیل دوم (سلطنت از ۹۸۴-۹۸۵) از عبدالمؤمن بن عبدی (علی بن عبدالمؤمن) شیرازی» تألیف رسول جعفریان نیز، ضمن بیان ترجیع‌بند فوق، گفته شده که اسماعیل دوم صفوی «تلاش کرد تا تلاش‌های هفت دهه پدرانیش را در ترویج تشیع بر باد داده، دوباره تسنن را در ایران حاکم کند...؛ اما مخالفان وی از قزلباشان و روحانیان، آگاه‌تر از آن بودند که فریب رفتارهای وی را بخورند».

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

ضرورت و اهمیت این پژوهش را می‌توان در بازبینی دیدگاه رایج در مورد اعتقاد مذهبی اسماعیل دوم صفوی دانست. به عبارت دیگر بازبینی و تجدید نظر در دیدگاه متداول در منابع تاریخنگاری مبنی بر عدم اعتقاد اسماعیل دوم صفوی به مذهب تشیع و اعتقاد قلبی و باطنی او به مذهب اهل سنت، ضرورت و اهمیت این تحقیق را بیان می‌کند.

۲- بحث

۱-۲- مروری بر احوال شاه اسماعیل دوم صفوی

شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ق) فرزند دوم شاه طهماسب اول و سومین فرمانروای صفوی است. او از طرف پدر والی ولایت شروان شد و در قفقاز و آسیای صغیر پیروزی‌های نمایانی بر علیه عثمانی‌ها کسب نمود تا بدانجا که از آن هنگام در دید قزلباش‌ها حکم فرماندهی بلامنازع و یا قهرمانی ملی یافت (هینتس، ۱۳۷۱: ۲۸). اگرچه صلح آماسیه (۹۶۱ق) به نبردهای ایران و عثمانی خاتمه داد؛ ولی اسماعیل و یارانش آن را نپذیرفتند؛ از این رو شاه طهماسب، اسماعیل را والی خراسان نمود تا او را از صحنه جنگ دور کند. اصولاً اسماعیل به دلیل دلیری و جنگاوری و نیز بر اثر غروری که از غلبه بر عثمانی‌ها ناشی می‌شد، کاملاً از پدر اطاعت نمی‌کرد و به همین دلیل، نسبت به دیگر پسران شاه امکان بیشتری داشت که سوء ظن شاه را مبنی بر تهدید قدرت پادشاهی برانگیزد. سرانجام طهماسب، اسماعیل را طلب کرد و او را در قلعه قهقهه به حبس انداخت

(اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۲۵). اسماعیل بیست و یک سال در قلعه قهقهه زندانی بود (نظری، ۱۳۷۳: ۵۹) تا اینکه شاه طهماسب درگذشت و اسماعیل توانست با یاری پری‌خان خانم، دختر طهماسب بر مدعی اصلی سلطنت، حیدر میرزا، فرزند دیگر طهماسب غلبه کند و به پادشاهی برسد (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۲-۱۹۹؛ روملو، ۱۳۵۷: ۶۲۵-۶۱۵). شاه اسماعیل دوم در مدت کوتاه سلطنت خود (حدود ۱۸ ماه)، دوره بسیار خونینی در تاریخ صفویه به یادگار گذاشت. او درصدد نابودی هر خطر احتمالی برای پادشاهی خویش برآمد و بسیاری از امرا و برادران و برادرزادگان خود را به قتل رساند (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۲-۱۹۹ و ۲۰۹-۲۱۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۵۶؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۷۷-۵۸۰؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۵۹۲۳-۵۹۲۴ و ۵۹۲۶). به نوشته رویمر، دوران حکومت وی «سلطه‌ای فوق‌العاده دهشتناک و عجیب بود»؛ زیرا میزان خشونت‌های او در دوران حکومت خویش نشان داد، بیرحمانه و حیرت‌آور است (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۱)؛ سرانجام در رمضان ۹۸۵ قمری مردۀ اسماعیل را که در استعمال افیون افراط می‌کرد، در خانه حسن‌بیک حلواچی اغلی که به قول اسکندریبگ «با او کمال تعشق و تعلق می‌ورزید»، یافتند (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۶۴۵-۶۴۷؛ الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ج ۲: ۶۵۳). اگر کسی در جست‌وجوی خصوصیات مثبت شاه اسماعیل دوم برآید، به هیچ وجه نمی‌تواند به موارد زیادی اشاره کند که تصویر تیره شخصیت او را در دوران حکومتش کمی ملایم‌تر نشان دهد. با این وصف، موفقیت‌هایی که وی در احیای نظم داخلی در مملکت به دست آورد، قابل ذکر است (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۲)؛ در واقع در دوره کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم صفوی با وجود پریشانی‌های داخلی، به طور کلی آرامش بر قلمرو صفویه حاکم بود.

۲-۲- سیاست مذهبی اسماعیل دوم صفوی

گزارش نسبتاً مفصلی از رویکرد مذهبی اسماعیل دوم در کتاب «تاریخ عالم‌آرای عباسی» تألیف اسکندریبگ ترکمان آمده است. اسکندریبگ از «سلک منشیان عظام» دوره شاه عباس بوده

و امتیاز ملازمت دائم و سِمَت منشی خاصه شاه‌عباس را داشته‌است (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۶). اوضمن بیان تحولات دوران اسماعیل دوم صفوی می‌نویسد: «از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، مردمان او را در تشیع سست اعتقاد یافته، گمان تسنن به او بردند». او خاطر نشان می‌سازد: «سبب مظنه، اوّل آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده» است (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۳). اسکندریبگ از نقش یکی از عالمان به نام میرزامخدوم شریفی در این قضیه یاد کرده و می‌نویسد میرزامخدوم که در زمان شاه‌طهماسب نیز متهم به داشتن عقاید تسنن بوده، از حمایت اسماعیل دوم برخوردار بود و «در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفاء ثلاث با علماء، مباحثات و مناظرات می‌نمود». ادامه این تحولات منجر به رویکرد منفی شاه‌اسماعیل دوم نسبت به علمای شیعه گردید تا بدانجا که می‌گفت آنان «به شیادی و سالوس، پدرم را بازی داده بودند. من از ایشان بازی نمی‌خورم و سخنان ناشایست نسبت به علماء، خصوصاً میرسید حسین و استرآبادیان که یقین‌التشیع‌اند، می‌گفت». بر اساس روایت تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسماعیل دوم شیعیان را از لعن و تبری مخالفان بر حذر داشت؛ زیرا معتقد بود طبقه تبرائیان «لعن را سرمایه معاش ساخته‌اند» و بنابراین، او را با آنان «صفائی نیست». اسماعیل دوم عالمانی نظیر میرزامخدوم شریفی، مولانا میرزاجان شیرازی و میرمخدوم لاله را که متهم به تسنن بودند، مورد توجه قرار داده و مخالفان آنان را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. اسکندریبگ می‌نویسد با وقوع این امور «شیعیان را اشک حسرت از دیده‌ها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات، گمان مردم درباره اسمعیل میرزا بیشتر از پیشتر شد». در این میان، دیدگاه قزلباشان نیز نسبت به اسماعیل دوم نقصان پذیرفت؛ با این حال کسی جرأت مخالفت با این اوضاع را نداشت (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۴).

در جریان این تحولات، اسماعیل دوم بر علمای شیعه، به‌ویژه آنانکه «در تشیع و تبراً غلو داشتند»، سختگیری نمود تا بدانجا که برخی از آنان از اردوی شاه اخراج شدند. مؤلف تاریخ عالم‌آرا در مورد میرسید حسین، از عالمان شیعه این دوره می‌نویسد: «جمع کتب علمی میرسید

حسین را فرمود که در خانه نهاده، مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده، خانه او را نزول دادند» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۵). او در ادامه روایت می‌کند که اسماعیل دوم مبلغی را نذر کسانی نمود که «در مدت عمر به عشره مبشره لعن نکرده باشند». میرزا مخدوم شریفی مأمور یافتن این گونه افراد شد تا اینکه «جمعی مستحقان قزوین، اسامی خود را به قلم دادند که در مدت عمر، زبان به لعن اصحاب خصوصاً عشره مبشره نگشوده‌اند؛ چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده‌اند و احتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند، میرزا مخدوم تصدیق اذعان ایشان کرده، وجوه نذری را که قریب به دویست تومان بود به آن جماعت دادند». به نوشته اسکندریبگ رخ دادن این وقایع سبب شد تا باور «رغبت تمام» اسماعیل دوم نسبت به مذهب تسنن در اذهان عمومی شکل گیرد؛ به ویژه اینکه برخی دیگر از اتفاقات دوران او، از جمله پاک کردن نام امام علی (ع) و مدح و مناقب ائمه معصومین (ع) از در و دیوار مسجد قزوین (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۵) نیز می‌توانست مؤیدی بر تمایل سنی‌گری اسماعیل دوم باشد.

از دیگر نکات قابل توجه در مورد سیاست مذهبی اسماعیل دوم، اینکه او در ضرب سکه نیز دستور داد به جای کلام «لا اله الا الله / محمد رسول الله / علی ولی الله»، بیت «ز مشرق تا به مغرب گر امام است / علی و آل او ما را تمام است»، بر سکه‌ها حک شود؛ زیرا او معتقد بود «درم و دینار در سودا و معاملات به دست یهود و ارامنه و مجوس و هندو و سایر کفار درمی‌آید» و عامه مردم نیز گاهی در حالت جنابت سکه‌ها را مس می‌نمایند؛ در واقع، برداشت عامه مردم و حتی برخی بزرگان از این تصمیم اسماعیل دوم این بود که او برای حذف شعار شیعی «علی ولی الله» که پرچم تشیع به شمار می‌آید، اقدام به ضرب این گونه سکه‌ها نموده‌است. نکته جالب توجه اینکه اسماعیل دوم خود نیز، متوجه این معنی بود و می‌گفت: «چون یاران ما را بدنام کرده‌اند، در این قضیه نیز خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علیاً ولی الله در سکه نباشد»

و به همین مناسبت بعد از تأمل، بیت پیش گفته را در سکه‌های خویش حک نمود^۱ (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۷).

در دیگر منابع دوره صفوی نیز، اشاراتی به رویکرد و سیاست مذهبی اسماعیل دوم شده است؛ از جمله در کتاب روضه‌الصفویه تألیف میرزاییگ حسن بن حسینی جنابدی، نویسنده و مورخ دوران عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق) ضمن بیان نقش میرزامخدوم شریفی در تعیین سیاست مذهبی اسماعیل دوم، گفته شده که اسماعیل دوم «حکم به رفع لعن و طعن مخالفان دین امامیه نموده، فرمان قضا جریان صادر گردید که تبرائیان من بعد سب و شتم خلفای ثلثه و آنانکه شیعه، سب ایشان را جایز می‌داند، زبان نگشایند و از هر کس لعن و طعن صادر گردد، تیغ‌بندان آستان خلافت‌نشان سرش از تن جدا سازند و بر این موجب فرامین مطاعه مرقوم کلک تدبیر گردیده، به ممالک عراق و کرمان و فارس و خراسان و آذربایجان، قورچیان بهرام‌صولت، محول آن فرامین گردانیدند و شیعیان علی بن ابیطالب را از استماع این مقال حزن و ملال روی داده، اکثر ایران در لباس سوگواری و قرین نوحه و زاری به سر می‌برد» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۳).

در کتاب شرفنامه، تألیف شرف‌خان بدلیسی، دولتمرد و مورخ گُرد سده دهم و آغاز سده یازدهم که حاوی تاریخ مفصل امیران و حاکمان گُرد و تاریخ مختصر صفویان و عثمانیان تا سال ۱۰۰۵ق است و به نام سلطان عثمانی محمد سوم (۱۰۰۳-۱۰۱۳ق) نوشته شده نیز، چنین آمده که اسماعیل دوم «خواست که سب شیخین و عثمان ذی‌النورین و عایشه صدیقه و بقیه عشره مبشره را -رضی الله عنهم- برخلاف آباء و اجداد خود برطرف نماید و نوعی سلوک کند که در ولایت ایران سنی و شیعی هر کدام به مذهب خود عمل نموده، متعرض احوال یکدیگر نشوند» (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۴).

^۱ لازم به ذکر است که بیت فوق‌الذکر به وسیله شاه اسماعیل اول صفوی در نامه‌ای که به سال ۹۱۵ق به شیک‌خان ازبک نوشته، نیز آمده است؛ همچنین این بیت قبل از شاه اسماعیل اول نیز، در سال ۸۹۱ق به دستور امیرعلیشیر نوایی، وزیر بایسنقر در مقبره شیخ عطار با خط ثلث نقر و نقش شده است (مشیری، ۱۳۵۲: ۹۲-۹۳).

اتخاذ این رویکرد و سیاست مذهبی از سوی اسماعیل دوم صفوی بسیار جالب توجه است؛ زیرا یکی از نتایج مهم پیروزی صفویان این بود که مذهب شیعه دوازده امامی مذهب رسمی قلمرو دولت صفویه اعلام شد. نخستین اقدام مؤسس حکومت صفویه، اسماعیل اول صفوی (۹۰۶-۹۳۰ق) در تبریز این بود که نام دوازده امام شیعه (ع) را در خطبه آورد و لعن سه خلیفه نخستین (ابوبکر، عمر و عثمان) را در ملا عام معمول داشت. حسن روملو می‌نویسد که فرمان عالی صادر شد تا در شوارع و میادین، زبان به طعن و لعن ابوبکر و عمر و عثمان بگشایند و هر کس که مخالفت کند، سرش از تن جدا سازند (روملو، ۱۳۵۷: ۸۶)؛ همچنین شاه اسماعیل شخصاً مراقب بود که مردم بلندتر لعن کنند و غالباً می‌گفت: «بیش باد، کم مباد» (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۹۴). در دوران شاه طهماسب، پدر اسماعیل دوم نیز، تحکیم پایه‌های هویتی حکومت صفوی بر مبنای مذهب تشیع با شدت بیشتری ادامه یافت. در این دوران، عالمان عاملی مهاجر به ایران مجال گسترده‌ای برای ترویج تشیع فقهی یافتند. طهماسب نیز در اعتقادات شیعی خود بسیار متعصب بود؛ به نحوی که برای میلاد هر یک از چهارده معصوم (ع) مبلغ معینی را منظور کرده بود و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه از سادات ولایتی که تشیع آنها قطعی بود، می‌داد تا میان ایشان قسمت کنند (اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۲۳).

بنا بر موارد بیان شده به وضوح مشخص می‌شود که اسماعیل دوم صفوی سیاست و رویکردی جدید در مواجهه با تشیع در پیش گرفته بود. در این میان نکته اصلی و مهم، دلیل در پیش گرفتن این سیاست و رویکرد جدید از سوی او نسبت به تشیع است. می‌توان چندین فرضیه مختلف را در این زمینه مطرح نمود که در ادامه به آنها اشاره شده و هر یک مورد بررسی و تحلیل قرار خواهند گرفت:

۱-۲-۲- گرایش یا تعلق خاطر اسماعیل دوم به مذهب تسنن

اولین فرضیه‌ای که درباره علت سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او به تشیع می‌توان متصور شد، این است که او باطناً و از روی حسن نیت و عقیده قلبی به مذهب تسنن متمایل بود

و یا به این مذهب گرویده بود؟ نکته قابل توجه اینکه بسیاری از محققان معاصر نیز، در اشاره به رویکرد اسماعیل دوم نسبت به تشیع، به گونه‌ای به این فرضیه نظر داشته‌اند.

نصرالله فلسفی معتقد است شاه اسماعیل دوم باطناً متمایل به مذهب تسنن بود و می‌خواست که آن مذهب را دوباره در ایران رواج دهد؛ به همین سبب درصدد برآمد که از قدرت و نفوذ علمای بزرگ شیعه بکاهد و از اعمال و تبلیغاتی که در ایران بر ضد مذهب اهل سنت می‌شد و مایه اختلافات بزرگ داخلی و خارجی بود، جلوگیری کند؛ با این حال، او هیچ‌گاه آشکارا به مذهب تسنن ابراز علاقه نمی‌نمود و مقاصد خویش را با تدبیر و سیاست، تهدید و تطمیع و بهانه‌جویی انجام می‌داد. فلسفی ضمن اشاره به برخی از اقدامات اسماعیل دوم نظیر توجه به عالمان سنی و ممنوعیت لعن بزرگان اهل سنت می‌نویسد: این اقدامات موجب بدگمانی مردم و سران قزلباش نسبت به او گردید تا بدانجا که درصدد خلع اسماعیل دوم برآمدند؛ اما او با آگاهی از این امر، توطئه آنان را خنثی نمود و برای کاستن بدگمانی آنان، علمای سنی مذهب را از خود دور ساخت (فلسفی، ۱۳۴۷: ۲۷-۲۶). مؤلف تاریخ اجتماعی ایران نیز می‌نویسد: شاه اسماعیل دوم به جهاتی که کاملاً روشن نیست، مذهب تشیع را بدعتی در دین اسلام می‌شمرد و مایل بود بار دیگر مذهب تسنن که دین اکثریت بود، رواج یابد و آتش اختلاف بین شیعه و سنی خاموشی گیرد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۸۳).

هینتس^۱ معتقد است نه تنها اسماعیل از همان ابتدای امر، یعنی اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، علناً به مذهب تسنن گرویده بود؛ بلکه حتی می‌خواست مذهب تسنن بین قزلباشان نیز رواج پیدا کند؛ با این حال به محض اینکه احساس کرد چه مخاطراتی از رهگذر تحقق نیاتش متوجه شخص او و در نتیجه دولت خواهد شد، موقتاً از قصد خود دست کشید و کوتاه آمد. هینتس همچنین بر مبنای مآخذ ایتالیایی گزارش می‌دهد که اسماعیل دوم بعدها فرمانی تهیه دید

^۱. Hinz

که طبق آن باید مذهب تسنن به ضرب شمشیر مذهب رسمی و دولتی مملکت شود (هیتس، ۱۳۷۱: ۱۲۶-۱۲۷). رویمر^۱ هم از بازگشت به مذهب تسنن و رواج این مذهب به وسیله اسماعیل دوم سخن می‌گوید؛ هر چند که از این اقدام به عنوان «یک اقدام غیر عادی» نام می‌برد (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۳).

برخی نویسندگان نیز، به نقش بعضی از عالمان سنی در تمایل اسماعیل دوم به مذهب تسنن اشاره کرده‌اند. سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی که در ۱۱۱۵ از تألیف تاریخ سلطانی فراغت یافته، علت تسنن شاه اسماعیل دوم را مصاحبت وی با میرزاحیب‌الله شیرازی مشهور به میرزاجان (متوفی ۹۹۴) در زمان زندانی بودن در قلعه قهقهه ذکر کرده است^۳ (تاریخ سلطانی: ۹۸، به نقل از رحمتی، بی تا: ۷)؛ به علاوه به نوشته پیرنیا و آشتیانی، چون اسماعیل دوم در جوانی در هرات به دست معلمی سنی مذهب تربیت یافته بود، مصمم شد که مذهب شیعه را براندازد و خطبه و سکه را به نام خلفای راشدین جاری سازد (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۷۳).

همچنین در مورد «میرمخدوم شریفی» گفته شده که شاه اسماعیل دوم در گرایشات سنی خویش تحت تأثیر او و تنی چند از اطرافیان سنی زده خود قرار داشت (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱: ۷۵). حسینی قمی در خلاصه التواریخ می‌نویسد: میرمخدوم شریفی که در دوران اسماعیل دوم مقرب درگاه او بود، «اراده رواج مذهب اهل سنت نموده بود» (الحسینی القمی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۳۳). میرمخدوم شریفی از سنیان قزوین بود و در ظاهر اظهار تشیع می‌نمود و توانست در بار شاه اسماعیل دوم نفوذ کند؛ با این حال با سماجت قزلباشان بر تشیع، شاه اسماعیل دوم برای حفظ سلطنت خود او را کنار گذاشت. میرمخدوم راهی سرزمین عثمانی شد و در آنجا بر ضد تشیع به فعالیت پرداخت. او در استانبول مورد استقبال قرار گرفت و سمت‌هایی نظیر نقیب‌الاشراف یافت.

^۱. Roemer

^۳. اسکندریگ نیز به تسنن میرزاجان اشاره کرده و گفته که او بعد از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم به قزوین آمد و به تسنن خود تصریح می‌کرد و بر همین اساس، بعد از درگذشت اسماعیل دوم مجبور به ترک ایران و مهاجرت به ماوراءالنهر و هند شده بود (اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۵).

وی در سال ۹۸۷ق رساله‌ای در ردّ شیعه با نام «النواقض علی الروافض» تألیف کرد (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱: ۷۵ و ۲۶۴؛ رحمتی، بی تا: ۱-۲۸؛ Golsorkhi, 1994: 477-488؛ Aydoğmuşoğlu, 2016: 63-64) اسکندریبگ منشی به تفصیل درباره نفوذ میرمخدوم در دربار اسماعیل دوم سخن گفته است (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۴-۲۱۷).

با وجود اعتقاد این گروه از نویسندگان بر گرایش و یا تعلق خاطر اسماعیل دوم به مذهب اهل سنت باید گفت که این امر بر اساس شواهد و مدارک موجود بعید به نظر می‌رسد؛ در ادامه این تفسیر، نمی‌توان دلیل سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع را گرایش و یا تعلق خاطر او به مذهب تسنن قلمداد نمود. در توضیح باید گفت آنچه در منابع تاریخی درباره عملکرد مذهبی اسماعیل دوم بیان شده و ملاک این دسته از محققان در سنی دانستن او قرار گرفته، عبارت‌اند از:

۱- ترک طعن عایشه و لعن خلفای ثالث و برخی صحابه (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۳، ۲۱۴ و ۲۱۵؛ بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۴)؛ با وجود اینکه شیعیان، تبرّی را همراه با توطی که مفهوم مخالف و متضاد آن است، جزء فروع دین و از واجبات دانسته و مراد از آن را دشمنی کردن با دشمنان اهل بیت پیامبر (ص) و بیزاری جستن از این دشمنان بیان کرده‌اند (ابن بابویه، ۱۴۱۲: ۷۸-۸۱؛ لاهیجی، ۱۳۶۲: ۱۵۴-۱۵۵)؛ اما در عین حال، نسبت به مصادیق دشمنی همیشه اتفاق نظر نداشته‌اند. سیره غالب علمای شیعه دست کم در اظهار تبرّی از دشمنان، در تأسی به حضرت علی (ع) و رعایت اصل تقویت وحدت و تحکیم روابط مسلمانان با یکدیگر و تلاش برای تقریب مذاهب اسلامی بوده است. وجود روایاتی که احتراز از هر گونه تحریک عاطفی و برانگیختن فضای بدبینی را توصیه کرده، بی تردید در اتخاذ این سیره مؤثر بوده است (برای نمونه ر.ک ابن بابویه، ۱۴۱۲: ۸۲)؛ بنابراین، بایست گفت لعن با نام و نشان عایشه و خلفا و برخی از صحابه هیچ‌گاه جزو عقایدی نبوده که ترک آنها نشانه تسنن فردی محسوب گردد؛ بنابراین، به صرف اینکه فردی از شیعیان مخالف لعن این افراد باشد، نمی‌تواند نشانه تسنن او به شمار آید؛ به عبارت

دیگر، با وجود اینکه «برائت از ظالمان» از مسائل قطعی در تشیع است؛ اما باید در نظر داشت لعنتی که در منابع شیعی توصیه شده، لعن ظالمان به صورت کلی است؛ اما درباره هر شخصیتی که نزد گروهی از مسلمانان مقدس و محترم است و لعن کردن او موجب کدورت و تفرقه می‌شود، هرگز به «لعن کردن با ذکر نام» در هیچ روایت صحیح و معتبری توصیه نشده است؛ بنابراین، لعن درباره خلفای ثلاثه با ذکر نام توصیه نشده (هر چند روشنگری درباره عملکرد آنان لازم است) و نمی‌توان حکم به ممنوعیت این اقدام را نشانه صریح اعتقاد به مذهب اهل سنت تلقی نمود.

۲- توجه به برخی از عالمان سنی و کم‌توجهی به برخی از عالمان شیعه (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۳، ۲۱۴ و ۲۱۵؛ نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۱). این مورد نیز نمی‌تواند نشانه تسنن قطعی فردی به شمار آید. نکته جالب توجه اینکه حتی در دوران حکومت اسماعیل اوّل صفوی نیز، حضور رجال سنی به صورت پررنگ مشاهده می‌شود تا بدانجا که منصب صدارت هنوز در دست سادات سنی قرار داشته است که به نحو سنتی، پیش از حکومت شاه اسماعیل عهده‌دار آن بوده‌اند؛ کما اینکه روابط شاه اسماعیل با اشراف زمین‌دار نیز حسنه بود و او به تغییر ظاهری در اعتقادات آنها اکتفا کرده بود (رحمتی، بی‌تا: ۱-۲). نکته مهم اینکه علت بی‌توجهی اسماعیل دوم به برخی از عالمان شیعه، بدگمان کردن قزلباشان نسبت به او بیان شده که به نظر می‌رسد منظور از آن، تشکیک آنان در مورد عقاید شیعی او بوده که البته با انکار اسماعیل دوم مواجه می‌شده است. اسکندریبگ در شرح تنبیه یکی از این عالمان و به نقل از اسماعیل دوم، درباره دلیل کم‌توجهی او به برخی عالمان شیعه می‌نویسد: اسماعیل معتقد بود «حضرات (برخی عالمان شیعه) همه‌روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این سخنان شناخت‌آمیز (در مورد عقاید مذهبی)، عقیده قزلباش را نسبت به من فاسد می‌گردانند» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۴)؛ همچنین نباید از این نکته غفلت نمود که گویا بدگمانی و کم‌توجهی اسماعیل دوم بیشتر متوجه علمایی بوده که دارای افکار غالبانه بوده‌اند؛ زیرا مطابق گزارش تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسماعیل دوم به تعدادی از علما «که در تشیع و تبراً غلو داشتند، بیشتر از دیگران بی‌التفاتی اظهار کرد» (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۵).

۳- محو اسم امام علی (ع) و مدح و مناقب ائمه معصومین (ع) از دیوار مساجد. برخلاف آنچه در وهله اول به نظر می‌رسد، این اقدام به دستور اسماعیل دوم نبوده‌است. اسکندریبگ در شرح این واقعه می‌نویسد: «روزی در مجلس او مذکور می‌شد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است؛ در و دیوار مسجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته‌اند. اسمعیل میرزا، میر زین‌العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاح‌گوئی می‌کرد، فرمود که به مساجد رفته شعر را از سقف دیوار مسجد محو نماید. او به مساجد رفته به جهت خوش آمد اسمعیل میرزا، اسم سامی امیرالمؤمنین و مدح و مناقب حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج: ۱: ۲۱۵). همان‌طور که از این گزارش پیداست، وقوع این امر به فرمان اسماعیل دوم نبوده؛ بلکه «محتسب کاشی» که خود نیز شیعه بوده و به نوشته اسکندریبگ «همیشه مزاح‌گوئی می‌کرده»، دست به این کار زده‌است؛ زیرا آنچه اسماعیل به آن فرمان داده بود، محو اشعار عاشقانه نوشته شده بر در و دیوار مساجد بوده و نه محو اسم امام علی (ع) و مدح و مناقب ائمه معصومین (ع).

۴- حذف کلام «علی ولی‌الله» از شعائر سکه‌ها. این امر نیز، یکی دیگر از نشانه‌های تسنن اسماعیل دوم تلقی شده‌است؛ با این حال، نمی‌توان عدم ذکر این کلام بر روی سکه‌های حاکمی را نشانه قاطع گرایش یا تعلق خاطر او به مذهب تسنن دانست؛ زیرا برخی دیگر از حاکمان شیعه در دوران‌های گوناگون و به علل مختلف نیز، هیچ‌گونه شعائر شیعی (از جمله کلام «علی ولی‌الله») را بر سکه‌های خویش حک نکرده‌اند؛^۱ به علاوه اسماعیل دوم در بیان دلیل این اقدام خود می‌گفت: «درم و دینار در سودا و معاملات به دست یهود و ارامنه و مجوس و هندو و سایر کفار درمی‌آید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که به مقتضای کلام قدسی انجام لایمسه الا

^۱ مشهورترین نمونه برای این امر، سکه‌های حکومت شیعی آل بویه است. بر روی سکه‌های این خاندان حکومتگر شیعه نیز، هیچ‌گونه شعائر شیعی دیده نمی‌شود؛ در حالی که آنان از مشهورترین حکومت‌های شیعه و یکی از دلایل نامگذاری قرن چهارم به «قرن تشیع» هستند (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۸۹: ۱۹۵-۲۰۲).

المطهرون منهی و مذموم است، می نمایند؛ با این حال، به سبب اینکه او از عواقب این اقدام خود مطلع بود و می گفت: «در این قضیه نیز، خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علیاً ولی الله در سکه نباشد»، دستور داد در یک طرف سکه بیت «ز مشرق تا به مغرب گر امام است / علی و آل او ما را تمام است» را نقش نمایند تا به گفته او این عمل «در نظر خلائق ناپسند نیاید» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۷).

۵- اسماعیل دوم خود نیز به صراحت اعتقادش به مذهب شیعه دوازده امامی را بیان کرده است. اسکندریبگ می نویسد: «از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفیل نمایند که من اثنی عشری ام» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۲۱).

باتوجه به موارد بیان شده می توان به نظریه «گرایش یا تعلق خاطر باطنی و قلبی اسماعیل دوم به مذهب اهل سنت» با دیده تردید نگریست؛ بنابراین، برای بیان دلیل سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع نیاز به ارائه فرضیات دیگری است که در ادامه، چند فرضیه دیگر بیان و بررسی و تحلیل خواهند شد.

۲-۲-۲- دلایل روحی و روانی

یکی دیگر از فرضیات درباره علت سیاست مذهبی اسماعیل دوم و موضع او در برابر تشیع را می توان مشکلات روحی و روانی او به سبب سالهای طولانی حبس دانست. این فرضیه بر این اساس مبتنی است که اسماعیل دوم به سبب سالهای طولانی اسارت و تبعید در دوران پدرش، شاه طهماسب که به از دست رفتن بهترین سالهای عمر او منجر شد، دچار مشکلات و اختلالات روحی و روانی گردید که این امر به اتخاذ سیاستهای ناهمگون و ناسازگار با واقعیات حکومت صفوی و جامعه آن دوران از سوی او منجر شد.

به نوشته مؤلف نقاوة الآثار، «چون پادشاه بی‌همال مدت بیست و یک سال^۲ در قلعه با صعب حال اوقات فرخنده مآل مصروف داشت و اگر احياناً جهت تفریح طبع لطیف و تربیت دماغ شریف طرح صحبت‌های مرغوب افکنده، لوای عشرت و شادمانی می‌افراشت، به واسطه عدم وجود بعضی از اسباب کامرانی، طبع نازکش از انعقاد آن صحبت بیشتر آزرده می‌گشت و طبیعت آرزومند را به جای شربت‌های نبات و قند، باده تلخ صبوری ... در جام ناکامی و ساغر ضروری می‌داد و ناچار بر خوان روزگار به لقمه ناگوار تحمل و اصطبار قرار داده، ... در آن اوقات بر بعضی از مشتهیات نفسانی و مستلذات جسمانی که لازمه طبع متنعمان و واسطه خاطر پادشاهان کامران باشد، قدرتی کامل نداشت ...» (نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۹). این عبارات نشان می‌دهد که دوران طولانی اسارت و تبعید در قلعه قهقهه اثرات نامطلوبی بر روح و روان اسماعیل دوم گذاشته است. نقل شده که اسماعیل دوم «سوداوی مزاج و تندخوی و درشت گوی» بود؛ به گونه‌ای که «به گناه اندک، عقوبت بسیار و به لطیفه، احسان بی‌شمار فرمودی» (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۴)؛ همچنین در برخی منابع از او با لقب «بسیار سفاک و بی‌باک» (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۳) یاد شده و سخن از «عیاشی و خونریزی و سنگدلی‌های وی» به میان آمده است (جملی کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۰). می‌توان این رفتارهای او را از آثار دوران طولانی اسارت در قلعه قهقهه دانست؛ چنانکه سختگیری‌ها و کشتارهای فجیع شاهزادگان، امرا، کارگزاران، صوفیان و خویشان به‌وسیله وی را می‌توان از نشانه‌های این امر به شمار آورد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۵۹۱۹-۵۹۲۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۲۶ و ۵۵۶؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۳؛ راوندی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۲۱۹). گفته شده «سخنش درباره قتل برادران آن بود که مدت نوزده سال پدر مرا محبوس داشت، احدی از برادران نزد پدر شفاعت من نکرد» (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۳).

^۱. مدت اسارت او در تاریخ عالم‌آرای عباسی «نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز» (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹۹)، در شرفنامه بیست سال (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۴) و در فوایدالصفویه نوزده سال (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۳) ذکر شده است.

در واقع، دامنه اختلالات رفتاری اسماعیل دوم تا بدانجا ادامه یافت که او به هیچ‌یک از نزدیکان خود و زمامداران امور کشور اطمینان نداشت. جاسوسان در همه جا پیوسته برای خبرچینی آماده بودند و خود نیز بیشتر شب‌ها در لباس مبدل به صورت درویش یا گدا و امثال آن از دولخانه به کوچه، بازار، مساجد و مراکز اجتماعات مردم می‌رفت و ساعت‌ها با طبقات مختلف می‌نشست تا از عقاید و رفتار عامه نسبت به خود باخبر گردد. رفتارش با سرداران قزلباش و بزرگان کشور به قدری سخت و خشونت‌آمیز و آمیخته با بدگمانی بود که از بیم او در خلوت و مجالس انس نیز، از امور مملکتی سخن نمی‌گفتند و هر گاه که به مجلس شاهی احضار می‌شدند، دست از جان می‌شستند. او همیشه پهلوی دست خود تیر و کمانی آماده داشت و هر کس را که می‌خواست، بی‌درنگ تیر می‌زد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۶۹۷). در یکی از اسناد کتابخانه واتیکان که گزارشی از زمان سلطنت شاه اسماعیل دوم است، نوشته‌اند که او بسیاری از سران و حکام را برای آزمایش شمشیرش به دست خویش کشت. گویا در حدود دوازده هزار تن به دست او یا به دست امرای او کشته شدند؛ گذشته از کسانی که تبعید کرد. اولناریوس^۱، سفیر دولک هلستاین که در زمان شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) به ایران آمد، در سفرنامه خود می‌نویسد: اسماعیل دوم «تمام دوستان و بستگان برادرش، حیدرمیرزا و کسانی را که محرک به حبس افتادن وی شده بودند، کشت. یک بار نیز برای اینکه از احساسات بزرگان و امرا درباره خویش آگاه شود، شهرت داد که مرده است؛ سپس کسانی را که از این خبر دروغ اظهار شادمانی کرده بودند، هلاک کرد. ... به قدری در کشتار نزدیکان افراط نمود که خواهرش، پری‌خان خانم از بیم جان خود به کشتن او همّت گماشت و این کار چنان با مهارت صورت گرفت که هنوز کسی نمی‌داند که او را چگونه کشتند» (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۴: ۲۱۹).

با توجه به موارد بیان‌شده، می‌توان این فرضیه را درباره سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع مطرح نمود که شاید مشکلات روحی و روانی اسماعیل دوم به سبب سال‌های طولانی تبعید و اسارت و نفرت و بیزاری او نسبت به پدرش شاه طهماسب که دو دهه از

^۱. Olearius

بهترین سال‌های زندگی او را در تبعید و اسارت تباه کرده بود، کلید فهم طرز رفتار و سیاست مذهبی او باشد؛ در واقع در این تحلیل، سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم و رفتار او در برابر تشیع نه به سبب گرایش و یا تعلق خاطر قلبی و باطنی او به مذهب تسنن، بلکه به سبب اختلالات رفتاری، روحی و روانی او دانسته می‌شود که ناشی از سال‌های طولانی اسارت و تبعید و رفتار پدرش طهماسب نسبت به او بود. این امر سبب گردید که او پس از دستیابی به قدرت، حتی با دین و اعتقاد طهماسب نیز به ستیز برخیزد؛ امری که در نهایت، سبب تضعیف و شاید قتل او گردید؛ به عبارت دیگر، می‌توان نفرت وی را نسبت به پدری بی‌رحم، دلیل اقدامات وی در زمینه مذهبی دانست. به همین دلیل او سعی داشت که در همه موارد خلاف آنچه طهماسب درست می‌دانست، عمل کند؛ بنابراین، نسبت به اعتقادات شیعی که پدرش طهماسب متعصبانه آنها را ارج می‌نهاد، کم‌توجهی و یا بی‌توجهی نشان می‌داد؛ در واقع، باید گفت در شرایط طبیعی انتظار می‌رفت که اسماعیل دوم به‌خوبی آگاه باشد که رهبر مردمانی شیعه‌مذهب به شمار می‌رود و قدرت او بر مذهب تشیع استوار است و هر گونه اقدام او در جهت تضعیف و یا بی‌توجهی به مذهب تشیع به تخریب پایه‌های حکومت او، حذف رشته پیوستگی مذهبی که مردم را با او متحد و مربوط می‌کرد و در نهایت، نابود کردن شخص او منجر خواهد شد؛ بنابراین، آیا اسماعیل دوم این خطر را نمی‌دید و یا دانسته و آگاهانه خود را در پرتگاه تباهی می‌انداخت؟ در اینجا است که می‌توان به اختلالات روحی و روانی او اشاره نمود که او را به مردی بیمارگونه (از لحاظ روحی و روانی) تبدیل نمود تا بدانجا که نابودی خویشتن خویش هم برای او علی‌السویه گردید. او در شرایطی به قدرت رسید که بیش از بیست سال از عمرش را در زندان و در آن محیط نامناسب سپری کرده بود و همین عامل می‌توانست چنان خلق و خوی پر نشاط و جنگاور و سرکشی را به روحیه‌ای ناهنجار تبدیل کند. در همین راستا از جنابی، مورخ ترک نقل شده‌است که اسماعیل از فرط نفرت به پدرش، پس از آزادی از زندان (و دستیابی به سلطنت) درست عکس کاری را

می‌کرد که پدرش انجام داده یا از آن پیروی کرده بود (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۳؛ هینتس، ۱۳۷۱: ۱۲۷-۱۲۸).

۳-۲-۲- تضعیف جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان

فرضیه دیگری که می‌توان در مورد دلیل سیاست مذهبی اسماعیل دوم و موضع او در برابر تشیع در نظر گرفت، این است که شاید او از مواضع اقتدارگرایانه و بسیار مستحکم بزرگان شیعه (که می‌اندیشید سبب تضعیف اقتدار او می‌شود) نگران بود و بنابراین، احتمالاً می‌خواست با احیای مجدد مذهب تسنن (و یا وانمود کردن به این امر) این موقعیت و جایگاه را متزلزل سازد و در نتیجه، جایگاه و موقعیت خویش را مستحکم نماید (Aydoğmuşoğlu, 2016: 63).

رویمر معتقد است در صورتی که این فرضیه صحیح باشد، «تعمق سیاسی هوشمندانه‌ای» از جانب اسماعیل دوم بوده است (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۳)؛ همچنین نباید از نظر دور داشت که در دوران اسماعیل دوم، قزلباشان نیز که تعصب شیعی بسیاری داشتند، دچار محدودیت‌هایی شدند (برای اطلاع بیشتر در مورد قزلباشان ر.ک: Üzümlü, 2002: 25/546-557)؛ بنابراین، این احتمال وجود دارد که تضعیف جایگاه این دو طبقه مهم و تأثیرگذار، یکی از دلایل رویکرد اسماعیل دوم در برابر تشیع بوده است؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت که اسماعیل دوم می‌اندیشید که جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان می‌تواند موقعیت او را متزلزل سازد؛ بنابراین، می‌خواست با تضعیف تشیع که منبع قدرت بخش این دو گروه بود، مانع از قدرت گرفتن بیش از پیش آنان گردد و بدین گونه آنان را کنترل نماید. در این حالت، می‌توان قتل اسماعیل دوم را نیز در این رابطه متصور شد؛ به‌ویژه اینکه قزلباشان که نمی‌توانستند خود را با اقدامات سیاسی و به‌خصوص سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم تطبیق دهند، رابطه خوبی با علمای شیعه داشتند و از متهمان قتل اسماعیل دوم هم به شمار می‌آمدند (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۴).

در توضیح و تبیین بیشتر این مسئله باید گفت که گویا اسماعیل دوم از موقعیت عالمان شیعه و اقدامات آنان در هراس بوده و آنها را تهدیدی برای موقعیت خویش به شمار می‌آورده است؛

بنابراین، رابطه صمیمانه‌ای بین اسماعیل دوم و عالمان شیعه برقرار نبوده تا بدانجا که او برای طبقه روحانیان احترام چندانی قائل نبوده است و به قول نویسنده کتاب نقاوه‌الآثار، «در تعظیم و توقیر علما و اکرام و احترام فضلا، شیوه ستوده پادشاه دین پناه (شاه طهماسب) را مسلوک نداشت؛ بلکه این جماعت را به امور ناشایست نامناسب نسبت داده، در کسر عزت ایشان اداها می فرمود. لاجرم دل‌های این طایفه از او متنفر گشته، بر بداعتقادی و بی‌قیدی آن رقم کشیدند» (نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۱). او در ادامه روایت می‌کند که «بعضی از وجوه کم‌التفاتی پادشاه نسبت به این طایفه آن بود که در روز جلوس همایون پادشاه ربع مسکون، جناب مجتهدالزمانی شیخ عبدالعالی (فرزند محقق کرکی) را با اکابر افاضل طلبیده، بر زبان آورد که این سلطنت حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب‌الزمان علیه‌السلام می‌دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعه. قالیچه مرا شما بیندازید و مرا شما برین مسند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم». این عالم که اطمینانی به سخن اسماعیل دوم نداشت و یا اینکه خوی اشرافی داشت، «در زیر لب فرمودند که پدر من فراش کسی نبود و این سخن را پادشاه شنید و هیچ نگفت. دیگر اصلاً متوجه آن جماعت نشد و برای خود بر مسند پادشاهی متمکن گردید» (نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۱)؛ در واقع، اسماعیل دوم معتقد بود که عالمان شیعه، دیگران و به‌ویژه قزلباشان را بر ضد او تحریک می‌کنند؛ بنابراین، «زبان اعتراض بر علماء دراز کرده، گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این سخنان شناخت‌آمیز (در مورد عقاید مذهبی)، عقیده قزلباش را نسبت به من فاسد می‌گردانند و به شیادی و سالوس پدرم را بازی داده بودند. من از ایشان بازی نمی‌خورم و سخنان ناشایست نسبت به علماء، خصوصاً میر سیدحسین و استرآبادیان که یقین‌التشیع‌اند، می‌گفت». او سپس برای ابراز مخالفت خود با این گروه از عالمان شیعه، دستور ممنوعیت «رسم تیراء» را صادر نموده و «می‌گفت مرا با طبقه تیرائی که لعن را سرمایه معاش ساخته‌اند، صفائی نیست». اسماعیل دوم تا بدانجا پیش رفت که جمعی از علمای متهم به تسنن نظیر میرزامخدوم شریفی، میرزاجان شیرازی و میرمخدوم لاله را به خود

نزدیک گردانید و به نوشته اسکندریبگ، آنان «مورد تربیت و نوازش» اسماعیل دوم قرار گرفتند (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۴). بدین گونه بسیاری از روحانیون برجسته شیعه از حلقه اطرافیان اسماعیل دوم حذف شدند؛ در ادامه این تحولات، رابطه اسماعیل دوم و عالمان شیعه تا بدانجا به خصومت گرائید که او «به همه علماء بدگمان شده» و به آنانی که در تشیع خویش تفکرات غلوآمیز داشتند، «بیشتر از دیگران بی‌التفاتی اظهار کرد». اسکندریبگ می‌نویسد او برخی از عالمان شیعه را از اردو اخراج کرد و دستور داد که همه کتب علمی یکی از عالمان با نام میر سید حسین را در خانه نهاده و مهر و موم کردند و حتی او را از منزلی که داشت، بیرون کردند و خانه او را نزول دادند (اسکندریبگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۱۵).

از دیگر سو، می‌دانیم قزلباشان نیز که در افکار شیعی خود تعصب خاصی داشتند، در دوران اسماعیل دوم دچار محدودیت‌هایی شدند. مؤلف تاریخ الفی می‌نویسد: «قزلباشان که بر ظلم حریص‌اند، از بیم سیاست او (اسماعیل دوم) از رعیت تحمل صد گونه خواری می‌کردند و امرای قزلباش را مجال آن نبود که با یکدیگر در خلوت نشستند، مشورت کنند» (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ج ۸: ۵۹۲۴). اسماعیل دوم آنچنان نسبت به قزلباشان بدبین بود که در یک مورد، تحرکات جمعی از صوفیان را که احتمال می‌داد به تحریک قزلباشان رخ داده‌است، به شدت سرکوب نمود و حتی به دنبال آن، دستور قتل برخی از شاهزادگان را نیز صادر کرد (همان: ۵۹۲۵). مؤلف شرفنامه می‌نویسد: هنگامی که اسماعیل دوم در صدد ممنوعیت «سب شیخین و عثمان و عایشه و بقیه عشره مبشره» برآمد، «چون قزلباشان در وادی رفض متصلب بودند، از این ممر از او متنفر گشته، در صدد آن شدند که هر وقت فرصت یابند به جان آن سلطان عالم عادل مسلمان آسیبی رسانند» (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۴). بدین گونه سیاست مذهبی اسماعیل دوم باعث شد تا وفاداری قزلباشان به او متزلزل شود. گفتنی است در روضه‌الصفویه از این نکته سخن به میان آمده که برخی مرگ اسماعیل دوم را بر اثر توطئه یکی از امرای قزلباش (امیرخان موصلو) دانسته‌اند که به مسمومیت و مرگ اسماعیل دوم منجر گردیده است (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۵).

به‌طور خلاصه، این فرضیه بر این اساس مبتنی است که اسماعیل دوم از موقعیت و قدرت عالمان شیعه و قزلباشان در هراس و درصدد تضعیف جایگاه آنان بود. احتمالاً او می‌اندیشید که با تضعیف برخی از عقاید شیعی، جایگاه این دو گروه نیز که تعصبات شیعی بسیار داشتند، تضعیف گشته و در نتیجه، موقعیت او مستحکم‌تر خواهد شد؛ با این حال، او نتوانست در مقابل قدرت فزاینده این دو گروه مقاومت کند و چه بسا مرگ او با طراحی مخالفان سیاست‌های مذهبی‌اش رقم خورده باشد.

۴-۲-۲- ملاحظات و سیاست‌های بین‌المللی اسماعیل دوم

رسمیت مذهب شیعه امامیه به عنوان مذهب رسمی و به‌ویژه ترویج لعن سه خلیفه نخستین و محدودیت‌های اعمال‌شده برای اهل سنت در ایران با روی کار آمدن صفویان، مناسبات ایران را در این زمان با دولت‌های سنی مذهب (به‌ویژه عثمانیان و ازبکان) سخت تباہ و خراب کرد. اگرچه در جنگ‌های ایران با دولت‌های یاد شده در قرن‌های دهم و یازدهم هجری، دشمنی مذهبی سنیان و شیعیان نقشی فرعی داشته است؛ با وجود این، این خصومت رنگ زنده‌تری به نزاع‌های آنان می‌بخشید. فقیهان سنی آسیای میانه و عثمانی برای نخستین بار در تاریخ اسلام، برده‌ساختن و فروختن شیعیان و حتی سادات را در بازارهای برده‌فروشان جایز شمردند؛ در واقع، این روند سبب افزایش نفرت نسبت به شیعیان گردید و این خود باعث گشت تا روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگر سرزمین‌های سنی‌نشین قطع شود و انعکاس نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی ایجاد نماید (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۳۹۷-۳۹۸).

می‌توان این فرضیه را درباره سیاست مذهبی اسماعیل دوم در نظر گرفت که چه بسا او به سبب برخی ملاحظات در زمینه سیاست خارجی خویش می‌خواست دیدگاه اکثریت سنی‌مذهبان در جهان اسلام را نسبت به حکومت صفویه تغییر دهد و بدین وسیله جایگاه والاتری در عرصه مناسبات بین‌المللی آن روزگار کسب نماید. بدلیسی می‌نویسد: اسماعیل دوم «خواست که سب

شیخین و عثمان ذی‌النورین و عایشه صدیقه و بقیه عشره مبشره را -رضی الله عنهم- برخلاف آباء و اجداد خود برطرف نماید و نوعی سلوک کند که در ولایت ایران، سنی و شیعی هر کدام به مذهب خود عمل نموده، متعرض احوال یکدیگر نشوند» (بدلیسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۵۴)؛ در واقع، او به سبب «مصالح سیاسی» نسبت به اهل سنت تسامح نشان داد و می‌خواست با ممنوعیت لعن خلفا و عایشه و برخی صحابه از میزان دشمنی همسایگان سنی ایران بکاهد؛ با این حال، این مصلحت‌سنجی به گرایش یا تعلق خاطر باطنی و قلبی او به تسنن تعبیر شد. می‌دانیم که در نگاه برخی علما، اندک گرایشی که گاه به مصلحت سیاسی در این امور واقع می‌شد، چنان تلقی‌ای را برای آنان به وجود می‌آورد، هر چند که در اصل ریشه‌ای نداشت (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۳: ۱۱۸۰). رویمر با وجود اینکه مخالف ربط‌دادن سیاست مذهبی اسماعیل دوم به مراعات نمودن احساسات مذهبی عثمانی است؛ اما می‌نویسد: به نظر می‌رسد که اهالی پایتخت وجود دلایل سیاسی از این نوع را محتمل می‌دانستند (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۳؛ Aydoğmuşoğlu, 2016: 63-66). (او از جمله دلایل سیاست مذهبی اسماعیل دوم را از میان برداشتن اسباب مذهبی اختلافات طولانی صفوی-عثمانی می‌داند)؛ همچنین نباید از این نکته غافل شد که عثمانی در صلح امامیه (۹۶۲ق) درخواست کرده بود که در ایران، لعن ابوبکر و عمر و عثمان که از زمان شاه اسماعیل اول رایج شده بود، ترک شود (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۳۳). این امر می‌توانست به اسماعیل دوم در پیگیری سیاست مذهبی‌اش یاری رساند.

در ادامه این تحلیل، اشاره به گزارشی از کتاب «روضه‌الصفویه» ضروری است که می‌تواند در توضیح و تبیین مصالح و ملاحظات بین‌المللی اسماعیل دوم و ارتباط آن با رویکرد وی در برابر تشیع مفید باشد. جناب‌دی می‌نویسد: هنگامی که اسماعیل دوم از رقاب داخلی خویش آسوده گردید، «همت والانهت وی چنان متقاضی گردید که در تسخیر معموره عالم اقدام نموده، چون اسکندر و امیر تیمور کورگان نامی بر صفحه روزگار یادگار گذارد». او این مسئله را با میرزامخدوم شریفی در میان نهاد. میرزامخدوم که اینک در مقام مشاور اسماعیل دوم قرار گرفته بود، به او گفت: «در زمان اسکندر و امیر تیمور کورگان در میان اهل عالم مخالفت مذهبی موجود

نبوده و در این زمان، مذهب حق ائمه اثنی عشریه، صلوات الله الملك الاکبر، مذهب اکثری از اهل ایران است و آباء اجداد عظام شما به اعلان و ترویج آن موفق گشته‌اند و اکثر عالمیان بر مذهب اهل سنت و جماعت مفطورند و بر اعتقاد مذموم خود راسخ و غالی؛ به نوعی که به قتل رضا می‌دهند و به تغییر مذهب راضی نمی‌شوند و چون پادشاه جهان مباشر جهانگیری گردند، جمهور عالم، اجتهاد همایون را حمل بر ترفیع مذهب ائمه اثنی عشر نموده، ذکور و اناث عالمیان تا جان در بدن دارند، به واسطه تعصب مذهب کوشش خواهند نمود و این مطلب عظمی از پیش نخواهد رفت». میرزامخدوم در ادامه به اسماعیل میرزا فهماند که به سبب اینکه مذهب امری قلبی است و قتل مردمان عالم نیز ممکن نیست؛ پس «می‌شاید که پادشاه دیندار، مذهب حق ائمه اطهار در دل نهان داشته، به اعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت امر نماید و بعد از حصول که اقتدار و استظهار سلطنت متضاعف گشته، به نوعی که وقت اقتضا کند، باز در ترویج دین مبین کوشیده، رایت ولای ائمه اطهار به ذروه فلک دوآر رساند؛ چه هر گاه خبر تغییر مذهب در ممالک انتشار یابد، قلوب اهل جهان مایل به محبت و وداد خسرو با عدل و داد گشته، در مخالفت ستیز نخواهند ورزید و اگر شرمه قلیلی بنا بر حفظ فرماندهی و خواهش ملک ذاتی به مخالفت برخیزند، دفع ایشان به اسهل وجهی تیسیر می‌پذیرد و مطلب پادشاه جهانگیر به اسهل و جوه تیسیرپذیر خواهد بود» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۲). این توصیه میرزامخدوم مورد پسند و موافقت اسماعیل دوم قرار گرفت؛ به نحوی که او دستور به ممنوعیت «لعن و طعن مخالفان دین امامیه» داد و اینکه من بعد، «تبرائیان سب و شتم خلفای ثلثه و آنانکه شیعه سب ایشان را جایز می‌داند، زبان نگشایند» و هر کس از این دستور سرپیچی نماید، سرش از تن جدا سازند. به نوشته جنابدی، هنگامی که این فرامین صادر گشت، «شیعیان علی بن ابیطالب را از استماع این مقال، حزن و ملال روی داده، اکثر ایران در لباس سوگواری و قرین نوحه و زاری به سر می‌برد» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۳). مؤلف روضه الصفویه در ادامه، احتمال قتل اسماعیل دوم را نیز به وسیله مخالفان سیاست مذهبی او بیان می‌کند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۵).

در نهایت، اشاره به این نکته نیز جالب توجه است که بر اساس قولی از «تاریخ عالم آرای عباسی»، اسماعیل دوم «در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفیل نمایند که من اثنی عشری‌ام و درین مدت به محض امور دنیا و جاه طلبی، ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم» (اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۲۱). به نظر می‌رسد که منظور اسماعیل دوم از «امور دنیا و جاه طلبی»، همان مصالح و سیاست‌های بین‌المللی او و «امور ناصواب» نیز، تسامح و تساهل او در برابر اهل سنت باشد.

به‌طور خلاصه، این فرضیه بیانگر این نکته است که اسماعیل دوم صفوی می‌اندیشید که تعلقات شیعی حکومت صفوی، به‌ویژه برخی از افکار و عقاید تندروانه سبب انزوای صفویان و مانع از نقش آفرینی بین‌المللی آنان گردیده‌است؛ بنابراین، باید برخی از این افکار و عقاید تعدیل گردند؛ در واقع، سیاست مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع به سبب گرایش و یا تعلق خاطر واقعی او به مذهب تسنن نبود؛ بلکه او می‌خواست نقش فعال‌تری را در جهان اسلام بر عهده بگیرد؛ با این حال، این رویکرد او به گرایش و یا تعلق خاطرش به مذهب اهل سنت تعبیر گردیده است.

۳- نتیجه‌گیری

سیاست مذهبی حکومت صفویه در دوران شاه‌اسماعیل دوم با تغییری شگرف مواجه شد. در این دوران، رویکرد اسماعیل دوم به تشیع تغییر یافت؛ به گونه‌ای که شائبه جدی گرایش و یا حتی تعلق خاطر او به مذهب تسنن در اذهان مردمان و مورخان این دوران و محققان دوران پسین راه یافت. ممنوعیت لعن خلفا و بزرگان اهل سنت به وسیله اسماعیل دوم، بی‌توجهی و سختگیری او نسبت به عالمان شیعه و برخی توجهات او به برخی از عالمان سنی و محو برخی شعائر شیعی از سکه‌ها و برخی ابنیه، از مهم‌ترین دلایل این گروه از مورخان و محققان برای اثبات اعتقاد قلبی و باطنی اسماعیل دوم به مذهب تسنن به شمار می‌آید؛ با این حال، با بررسی دقیق‌تر این موضوع می‌توان گفت که هیچ‌یک از موارد فوق نمی‌تواند دلیل قطعی برای اثبات تسنن قلبی و باطنی فرد

و یا حاکمی خاص محسوب گردد؛ به‌ویژه اینکه جزئیات برخی از این امور نشانگر عامدانه نبودن این اقدامات از سوی اسماعیل دوم است. با مطالعه و بررسی منابع تاریخی می‌توان فرضیاتی دیگر برای بیان دلیل سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم و رویکرد او نسبت به تشیع بیان نمود. این دلایل عبارت‌اند از: «مشکلات روحی و روانی اسماعیل دوم بر اثر سال‌های طولانی اسارت در قلعه قهقهه»، «تضعیف جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان از سوی اسماعیل دوم» و مهم‌تر از همه، «ملاحظات و سیاست‌های بین‌المللی اسماعیل دوم». در توضیح و تبیین این فرضیات می‌توان گفت که اسماعیل دوم به سبب سال‌های طولانی زندان دچار مشکلات روحی گردید؛ به‌گونه‌ای که قادر به تشخیص عواقب اعمال خویش نبود؛ زیرا بر همگان مشخص بود که هر گونه کم‌توجهی به مذهب تشیع که از پایه‌های مهم تأسیس و اقتدار حکومت صفوی بود، سبب ایجاد مشکلات عدیده خواهد شد؛ همچنین نباید از نظر دور داشت که اسماعیل دوم به سبب بی‌توجهی پدرش، شاه‌طهماسب به او که نشانه واضح آن، سال‌های طولانی اسارت او به دستور پدرش بود، نسبت به عقاید مذهبی افراد مؤثر در حکومت صفوی (اعم از شاه و خاندان حکومتی و علما و قزلباشان) نظری منفی یافته بود که این امر، او را در کم‌توجهی به تشیع جسورتر می‌نمود؛ در واقع، به همین سبب او درصدد کم کردن اقتدار علما و قزلباشان نیز برآمد و از مهم‌ترین ابزارهای او در این راه، تضعیف برخی عقاید شیعی متداول در عصر صفوی بود. در ادامه این روند می‌توان گفت که اسماعیل دوم به سبب برخی بلندپروازی‌های سیاسی درصدد تقویت جایگاه خویش در مناسبات جهان اسلام نیز بود و می‌اندیشید که اگر محدودیت‌هایی نسبت به برخی عقاید و همچنین عالمان شیعی اعمال کند و توجهاتی نسبت به برخی عالمان سنی ابراز نماید، وجهه حکومت او در جهان اسلام (که اکثریت آن سنی مذهب بودند) بهبود خواهد یافت که این امر، راه را برای ایفای نقش بین‌المللی او سهل‌تر خواهد نمود؛ با این حال، اسماعیل دوم در این راه با مخالفت‌های شدیدی مواجه شد؛ به‌گونه‌ای که احتمالاً مرگ او به دست دشمنان سیاست‌های مذهبی‌اش رقم خورد.

فهرست منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۲ ه. ق). **الاعتقادات فی دین الامامیه**. قم: بی‌نا.
- اسکندربیک منشی. (۱۳۸۲). **تاریخ عالم آرای عباسی**. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیر کبیر.
- الحسینی القمی، احمد بن حسین. (۱۳۸۳). **خلاصه التواریخ**. تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
- بدلیسی، شرف‌الدین. (۱۳۷۷). **شرفنامه**. به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف. تهران: اساطیر.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ. (۱۳۶۳). **اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- پیرنیا، حسن؛ اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۰). **تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه**. تهران: خیام.
- تتوی، احمد؛ قزوینی، آصف‌خان. (۱۳۸۲). **تاریخ الفی**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). **صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست**. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جعفریان، رسول. (۱۳۹۱). «**ترجیع‌بندی در ستایش شاه‌اسماعیل دوم (سلطنت از ۹۸۴-۹۸۵) از عبدالؤمن بن عبدی (علی بن عبدالؤمن) شیرازی**». چاپ شده در پیام بهارستان. س ۴، ش ۱۵، صص ۹۳۲-۹۴۰.
- جملی‌کارری، جووانی فرانچسکو. (۱۳۴۸). **سفرنامه کارری**. تهران: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- جنابدی، میرزاییک. (۱۳۷۸). **روضه‌الصفویه**. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲). **تاریخ اجتماعی ایران**. تهران: نگاه.

- رحمتی، محمد کاظم. (بی تا). **میرزماخدوم شریفی و کتاب النواقض**. بی جا: بی نا.
- روملو، حسن. (۱۳۵۷). **احسن التواریخ**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۵). **ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰**. ترجمه آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.
- سرفراز، علی اکبر؛ آورزمانی، فریدون. (۱۳۸۹). **سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زنده**. تهران: سمت.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۴۷). **زندگانی شاه‌عباس اول**. تهران: دانشگاه تهران.
- قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). **فوائد الصفویه**. تصحیح مریم میراحمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لاهیجی، عبدالرزاق بن علی. (۱۳۶۲). **سرمایه ایمان**. تهران: بی نا.
- مشیری، محمد. (۱۳۵۲). «**سکه‌شناسی ایران: سکه‌های اسماعیل دوم صفوی**». چاپ شده در یغما. س ۲۶، ش ۲ (پیاپی ۲۹۶)، صص ۹۲-۹۵.
- نظنزی، محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای. (۱۳۷۳). **نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه**. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۲). **خلد برین**. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- هینتس، والتر. (۱۳۷۱). **شاه‌اسماعیل دوم صفوی**. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: علمی و فرهنگی.

References

- Aydoğmuşoğlu, Cihat (2016), "ŞAH II. İSMAIL (1576-1577) DEVRİ SİYASÎ VE DİNÎ HÂDİSELERİ", *International Journal of Social Science*, Number: 48, p.59-67, Summer II 2016.

- Golsorkhi, Shohreh (1994). "Ismail II and Mirza Makhdum Sharifi: an Interlude in Safavid History", *International Journal of Middle East Studies*, pp. 477-488.
- Üzüm, İlyas (2002). "KIZILBAŞ", *İslam Ansiklopedisi*, c.25.